



## آرزوی شهادت به دست بدترین جنایتکاران!...

گفت‌وگویی شاهد یاران با حاج علی موسوی

پدر سیدعباس موسوی

و اوضاع مادی‌اش خوب نیست. سیدعباس یک دینار پول همراه داشت، و برای خرید نیازهای روزانه به بازار رفته بود، و آن را به طلبه نیازمند داد، و دست خالی به منزل بازگشت. همسرش از او پرسید سبزی و تره‌بار چی شد؟ سیدعباس به همسرش جواب داد که یک دینار را به یکی از دوستانش کمک کرده است. همسرش از او پرسید پس شام چه تهیه کنیم؟ سید در پاسخ گفت: خدا می‌رساند، رزق و روزی‌رسان خداست!...

سیدعباس افزود: پدر، به خدا سوگند، به محض اینکه صدای الله اکبر اذان مغرب از بلندگوهای مساجد بلند شد، مردی که ظرف بزرگی پر از غذاهای متنوع روی سر گذاشته بود، زنگ خانه را به صدا در آورد. در را باز کردم و از او پرسیدم این غذاها برای کیست؟ آن مرد گفت که آن را برای منزل سیدعباس موسوی آورده است. سید گفت که ظرف غذا را تحویل گرفتم و به همسرم گفتم آیا باور کردی که روزی رسان خداست؟ سپس من و همسرم افطار کرده و غذاهای اضافه را میان طلاب حوزه علمیه توزیع کردیم. چند لحظه نگذشته بود که مرد دیگری با ظرف پر از غذا زنگ خانه را به صدا درآورد و از همسرم خواستم غذاها را میان طلاب توزیع کند.

از زندگی او چه خاطره‌هایی دارید؟

خاطره‌های فراوان دارم. نماز صبح او هرگز ترک نمی‌شد. به‌طور مثال، یک روز که سید برای اقامه نماز صبح برخاسته بود و من را نیز بیدار کرد، او را بر سر سجاده نماز دیدم که دستهایش را به دعا و نیایش بلند کرده و از خدا می‌خواهد شهادت را نصیب او کند. او چنین دعا می‌کرد: «خداوندا شهادتی را نصیب من کن که نظیر نداشته باشد؛ شهادتی که اعضای بدنم از یکدیگر جدا شوند. بار خدایا مرا به دست بدترین جنایت‌کاران به شهادت برسان.»

سید پس از بازگشت از نجف اشرف چه فعالیت‌هایی داشت؟

سیدعباس پس از استقرار در منطقه بقاع کار آموزش‌های فرهنگی و تدریس جوانان را آغاز کرد. او همواره به روستاهای علی‌النهری، سرعین، خضر، جنتا و یحویا می‌رفت و جوانان را در مساجد و حسینیه‌ها گرد هم می‌آورد، و برای آنان سخنرانی می‌کرد. مردم را از نظر فرهنگی راهنمایی می‌کرد، که چگونه از اسلام پاسداری نمایند، و چگونه در خط اسلام حرکت کنند. در مسجد روستای نبی شیت جوانان گرد او می‌آمدند و از بیانات و دیدگاه‌های او بهره‌مند می‌شدند. ■

ادامه تحصیل به حوزه علمیه نجف اشرف اعزام کند، و من با این پیشنهاد موافقت کردم. آنگاه سیدموسی صدر برای عمو زاده خود شهید سیدمحمدباقر صدر در نجف اشرف نامه نوشت و از او خواست که شخصا تدریس سیدعباس را برعهده گیرد، و ایشان استاد او باشد.

سیدعباس به استثنای تحصیل چه نقشی میان امام موسی صدر و شهید سیدمحمدباقر صدر ایفا کرد؟

شکی نیست، سیدموسی صدر که در لبنان زندگی می‌کرد، و شهید سیدمحمدباقر صدر که در حوزه علمیه نجف اشرف حضور داشت، با یکدیگر مکاتبه می‌کردند. هنگامی که سیدعباس در حوزه علمیه نجف مستقر شد، نقش نامه رسان میان طرفین را بر عهده گرفت زیرا، او مورد اطمینان آن دو بزرگوار بود. اما، دیری نپایید که اوضاع عراق به هم ریخت، و یورش مأموران امنیتی عراق به خانه‌های مسکونی علما و روحانیون مبارز آغاز شد. روزی مأموران به منزل مسکونی سیدعباس موسوی یورش بردند، و قصد دستگیری و بازداشت او را داشتند، اما، او آن روز به لبنان آمده بود. به همین علت برخی روحانیون لبنانی از نجف

نماز صبح او هرگز ترک نمی‌شد. به‌طور مثال، یک روز که سید برای اقامه نماز صبح برخاسته بود و من را نیز بیدار کرد، او را بر سر سجاده نماز دیدم که دستهایش را به دعا و نیایش بلند کرده و از خدا می‌خواهد شهادت را نصیب او کند.

برای سیدعباس نامه نوشتند و او را از بازگشت به عراق بر حذر داشتند.

از شیوه و رفتار سید در دوران تحصیل چه اطلاعی دارید؟

مرحوم سیدعباس آدم بسیار وارسته و پرهیزگار بود. برای من تعریف کرده که در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان برای خرید تره‌بار روزانه به بازار شهر نجف رفته که به یکی از دوستان طلبه همکلاسی‌اش برخورد می‌کند. آن طلبه به سیدعباس می‌گوید که پولی برای مصرف ندارد،

ابتدا بفرمایید چه خاطراتی از فرزند شهیدتان دارید؟

سیدعباس سومین فرزند من است. مادرش، انسانی مؤمن و شاخص بود. از زمانی که با مادر سیدعباس ازدواج کردم، هر شب جمعه مجلس عزاداری امام حسین (ع) برپا می‌کرده و این مراسم تا آخرین روزهای زندگی او ادامه داشت. در یکی از شب‌های جمعه تعداد اندکی از مردم در مجلس عزاداری شرکت کردند و این امر همسرم را غمگین کرد و به من گفت که تصمیم نداد برپایی این مجالس را ادامه دهد. مدتی گذشت و شبی همسرم ناگهان مرا از خواب بیدار کرد و با خرسندی و خوشحالی به من گفت که خواب دیده دوازده امام وارد منزل‌مان شده‌اند، و از او خواسته‌اند که مجالس عزاداری امام حسین (ع) را تعطیل نکنند، چرا که آنان همواره در این مجلس شرکت می‌کنند. همسرم شب دیگری آقای را در خواب دید که به طرف او آمده، و کودک زیبایی را به او هدیه می‌کند. آن آقا به همسرم گفت که نام این کودک عباس است، و او امتی را رهبری خواهد کرد. همسرم نزد روحانی روستا رفت و تعبیر خواب خود را از او جویا شد. روحانی روستا به او گفت که خداوند فرزندی به تو خواهد داد که او را عباس نام‌گذاری می‌کنی و او منشأ خیر و برکت برای شما خواهد بود.

بفرمایید سیدعباس چگونه روحانی شد؟

روزی امام موسی صدر به دیدار عمه زاده‌ام به منطقه الشیخ در بخش جنوبی بیروت آمد. به او گفتم که فرزندم سیدعباس علاقه‌مند است در حوزه علمیه او درس طلبگی بخواند. امام موسی صدر از من خواست سیدعباس را به شهر صور در جنوب لبنان ببرم تا از او آزمون به عمل آورند و میزان استعدادها و آمادگی او را بسنجند. سیدعباس آن روز از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شد، چرا که او مدت‌ها منتظر ملاقات با امام موسی صدر بود. مدتی بعد دست او را گرفته و به شهر صور بردم و سیدموسی صدر شخصا از او امتحان به عمل آورد و در پاسخ به من گفت که فرزندم خیلی هوشیار و با استعداد است. بدین‌سان او برای اولین بار سرگرم فراگیری علوم دینی در حوزه علمیه امام موسی صدر در شهر صور شد. او هرگاه از صور به بیروت می‌آمد، تعدادی از علاقه‌مندان را دور خود جمع کرده و به آنها درس طلبگی می‌داد.

سیدعباس توسط چه کسی معمم شد؟

در حقیقت سیدعباس توسط سیدموسی صدر معمم شد. اما، پس از گذشت مدتی سیدعباس به بیروت آمد، و از من نظر خواهی کرد که امام موسی صدر قصد دارد او را برای